

شدند، قاضیها نظر ملکه را در رأی خود منظور می‌داشتند...»^۱

حتی فرانسویس بیکن دانشمند، برای تحصیل جاه و مال در مقام دادستانی مکرر حق و عدالت را به نفع شاه زیر پا نهاد.^۲ به این ترتیب می‌بینیم در تمام دوره فتوالمبنه در شرق و غرب، قوانین و مقررات بنا به میل و اراده طبقه فرمانروا تدوین و به نفع و مصلحت آنان اجرا می‌شد و منافع و مصالح اکثریت مورد توجه نبود

بعد از نهضت اسلامی چنان‌که اشاره شد، در اثر توسعه تدریجی زندگی اجتماعی و اقتصادی، خرید و فروش و قرض و اجاره و امثال اینها به موجب سند انجام می‌گرفت و گواهان عادل صحت آن را تأیید می‌کردند و به احتمال قوی اینگونه اسناد در دقتی ثبت می‌شد.

راجع به چگونگی تنظیم اسناد در دوران قبل از مغول قبلاً سخن گفتیم. آنچه مسلم است، پس از حمله مغول در کلیه شئون مدنی و قضایی ایران آشفته‌گی‌هایی پدید آمده است و اشخاصی فاسد و فرصت‌طلب از این بی‌سروسامانی استفاده می‌کردند، و به کمک روحانیان و عمال فاسد دولت به تنظیم اسناد بی‌اساس و تجاوز به حقوق مردم بی‌پناه مبادرت می‌نمودند. غازان خان به تشویق خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند خود بر آن شد که به این وضع اسف‌انگیز پایان بخشد و چنان‌که قبلاً گفتیم در این راه موفقیت‌های بزرگی به دست آورد.

یک سند تاریخی از عهد مغول: «از سندی که به تاریخ ۷۹۱ هـ. (۱۳۸۹ میلادی) نوشته شده و موضوع آن مربوط است به یکی از اختلافات ملکی، چنین بر می‌آید که در مورد سرافعات ملکی بعضی از قضات در رأی دادن تا حدی مستقل بودند. این سند مربوط است به ادعای مالکیت ملکی واقع در «کهن هرزن آذربایجان». یکی از طرفین دعوی خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین محمد بوده که روزگاری وزارت داشته و از این رو شاید مردی متنفذ بشمار می‌رفته است. به موجب سند مورد بحث، مدتی بوده است که او و برادرش کمال‌الدین محمد بر سندی مالکیت زمینی با اولاد مردی به نام پیرایوب و به رعایای کهن هرزن دعوی داشتند تا این‌که به شهاب‌علی قاضی معسکر فرمان داده می‌شود که به این دعوی بنا بر اسرار رسیدگی کند. شهاب‌علی بی‌درنگ کدخدایان کهن هرزن را به حضور می‌طلبد، طرفین دعوی هم و کلای خود را تعیین می‌کنند. ماهیت دعوی این بود که غیاث‌الدین دو دانگ از ملک مورد بحث را غصب کرده بوده است و کسانی که با او طرف بودند، استرداد ملک و اجرة المثل را می‌طلبیدند» پس از رسیدگی، رأی قاضی به نفع فرزندان پیرایوب و رعایای کهن هرزن بدین قرار صادر می‌شود.^۳

یک رای کهن قضایی: «دو دانگ تام‌مشاع از اصل شش دانگ اراضی مزارع الاکی حق و ملک طلق و مال محض خاص و خالص رعایای قریه هرزن قدیم است. حق من حقوقهم و ملک من املاکهم و عقار، من عقار، ایشان راست ید تصرف شرعی مالکانه در آن... به هر نوع خواهند و اراده نمایند و این حجت شرعیه جهت

۱. دیل دروات، آغاز عصر خود، ترجمه اسماعیل دولت‌شاه، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. مالک و ذراع... ترجمه دکتر امیری، ص ۱۸۲.

تذکر ماجری در قلم آمد و جری ذلک فی سلخ شهر ربیع الثانی سنه احدی تسعین و سبعمائه (۷۹۱)^۱

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای که به حاکم سمنان نوشته، قاضی سمنان را از پرداخت عوارض معاف کرده و اعلام کرده است که قضات آن نواحی «به نصاب او حاکم و به عزل او معزول باشند».

مظالم قاضی همدان و ماجرای املاک نازخاتونی: یکی از قضات بدنهاد و بی‌صفی که برای تقرب به درگاه پادشاه وقت پا روی حق گذاشته و مشکلات و بدبختیهای فراوانی برای مردم فراهم کرده، قاضی همدان است. این مرد «در اواخر عهد الجایتو قبالة کهنه‌ای به نام نازخاتون به دست آورده و آن را نزد امیر چوپان برد و به او چنین القا کرد که این نازخاتون امیر ملک بهادر پدر امیر چوپان بوده و به حکم قانون املاک او تعلق به ملک بهادر داشته و اکنون به موجب ارث متعلق به امیر چوپان است. امیر چوپان عده‌ای از نوکران خود را با آن قاضی به ولایت فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان را تحت تصرف او در آورند و این داستان در بین مردم شهرت کرد، چنان که هر بزرگی که از مالک مزرعه خویش ناراضی بود، می‌گفت که این مزرعه جزو املاک نازخاتون است، و قضیه املاک نازخاتون زحمت کلی برای مردم فراهم آورد. در اوایل عهد ابوسعید بهادرخان که قدرت امیر چوپان افزایش یافت متعرضان و تملق‌گویان در هر گوشه و هر ولایت مزرعه و ملک‌هایی را جزو املاک نازخاتون قلمداد می‌کردند و قبالة‌های معمول می‌ساختند، و امیر چوپان را به تصرف آنها وامی‌داشتند و مردم ولایات املاک و مزارع خود را از بیم آن که جزء املاک نازخاتون قلمداد نشود به بهای نازل می‌فروختند و فریاد مردم برآمد. عاقبت خواجه علی‌شاه گیلانی ولایتی را در آسیای صغیر بایست هزاردینار نقد به امیرچوپان داد تا امیرچوپان از ادعای بی‌اساس املاک منسوب به نازخاتون درگذشت و آن قضیه خاتمه یافت. ۷۲۳. ق.»

اسناد معمول: بطوری که نخجوانی در اثر خود دستورالکاتب نوشته است، در عصر او یعنی در اواخر عهد ایلخانیان یا دوران حکومت چوپانیان، بار دیگر عده‌ای از حکام شرع به اتفاق جمعی از اعیان با تنظیم اسناد کهنه معمول، از متمولین و ثروتمندان پول نقد یا ملک مطالبه می‌کردند و آن بیچارگان ناچار برای حفظ آبروی خود تمام یا قسمتی از مطالبات ناشروع آنان را تسلیم می‌کردند. اینک عین عبارت نخجوانی... در این ایام استماع رفته که جمعی از ملازمان محاکم شریعت به اتفاق طایفه‌ای از اعیان مملکت حجت‌های مزور می‌نویسند که فلان متمول را از تاریخ بیست یاسی سال یا کمتر یا بیشتر چندین هزار دینار به فلان شخص می‌باید داد و از حجت‌های کهنه‌کی در دکانه‌های عطاران می‌باشد شقه گواهی شهود باز می‌شکافند و به آخر حجت مزورالحاق می‌کنند و آن شخص متمول را به حکام و متغلبان تهدید و تخویف می‌دهند تا مجموع مال حجت به تزویر می‌ستانند یا به توسط جمعی دیگر از مزدوران بر مصالحه به قطع می‌رسانند و دیناری چند از آن متمول مظلوم می‌گیرند و آن مزدوران ظالم بر یکدیگر قسمت می‌کنند و جهت املاک نیز حجت‌ها به تواریخ قدیم و گواهان قدیم می‌نویسند و چند مردم پیر را که ایشان نیز از مزدوران قدیم می‌باشند به محاکم

۱. همان کتاب، ص ۱۸۲.

۲. دایرةالمعارف فارسی، ص ۲۴۶.

قضات می‌برند و گواهی می‌دهند و قاضی را بالضروره به صحت آن دین و حقیقت آن ملک حکم می‌باید کرد و اسوا و اسلاك مستحقان منغص می‌گردد و نامستحق در حقوق دیگری تصرف می‌نماید... دعا گوی دولتخواه... به عرض رسانید تا حضرت عالی به شهریاری قاضی القضاة ممالک را... به استکشاف این قضایا امر فرمایند...»^۱

محضر: قبل از تشکیلات جدید دادگستری، محضر محلی بود که حا کم شرع در آن به امور مردم رسیدگی می‌کرد، و در دوره قرون وسطا محضر کردن، تنظیم نوشته‌ای بود برای اثبات دعوی که به مهر مطلعان می‌رسانیدند:

«من در حال از گنجه قاصدی فرستادم به گرگان و محضری فرمودم کردن، به شهادت قاضی و رئیس و خطیب و جمله عدول و علما و اشراف گرگان که این دیه برجاست... و به چهار ماه این معنی درست کردم و محضر پیش امیر... نهاد...»^۲

«... هر ساله از بابت اوقاف و زکوات و اخماس و سهم امام و مظالم و امثالها، قریب دو بیست هزار تومان به محضر اطهر او ایصال می‌داشتند...»^۳

در فادسنامه ناصری با اشاره به دوره غازان خان می‌نویسد: «... در محکمه شرع هر شهری طاس عدلی نهند تا اگر کسی ملکی فروشد قبالات مربوط به آن ملک که در دست بایع باشد در آن طاس بشویند و سندی تازه نویسند و مسجل کرده و به مشتری دهند و مشرفی را در هر دارالقضایی نصب کنند تا شرح و بسط آن بیع و شری را در روزنامه حال ثبت کند، و بعد از آن اگر نوشته‌ای برخلاف این قاعده کسی ابراز دهد، حکام شرع و ملوک آن کس را به گواهی نشانیده به گرد شهر بگردانند.»^۴

نمونه‌ای چند از قباله‌ها و اسنادی که از قرون وسطا به یادگار مانده است: در اسناد زیر چگونگی و نحوه تنظیم اسناد معاملات اسلاك و قبالة عروسی و ازدواج در قرون پیشین تا حدی روشن شده است:

در مقدمه یک سند خرید و فروش ملک مربوط به ۱۲ شهر جمادی الاول ۱۰۵۴ چنین آمده است:

الحمد لله الذی جری با مرالقلم و علم الانسان مالم یعلم...
و بعد، باعث اصلی از تحریر و تربیم این کلام خجسته فرجام... آنست که حاضر شد به اعلی محافل شرع مطاع... جناب رفعت و معالی پناهان... و فروختند از روی رضا و اختیار دون مظنه اکراه و اجبار، عباس قلی... و میرزا محمد مقیم... بخرید از ایشان به عقد مبیعه صحیحه شرعیه همگی و تمامی بیست و یک سهم از جمله چهل سهم که عبارتست از دکاکین معینه که مشتملست بر سه باب یکی تنباکو فروشی و دیگری انبار بقالی... و کارخانها که مشتملست بر اندرونها و طویلته بزرگ که مجموع واقع است در محله باغات محدود به شارع از طرفی... و...

۱. دستورالکاتب، بخش ۱، ص ۲۰۹ به بعد.

۲. فادسنامه، ص ۲۹.

۳. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۲۹۱۲ (نقل از المآثر الامداد).

۴. فادسنامه، ج ۱، ص ۴۷.

عرصهٔ مجموع اینها ۱۴۰۰ زرع است به زارع بزرگ اصفهان... و سایر منسوبات و ملحقات... به ثمن ۲۴ تومان...

این سند به تفصیل در ۳۱ خط تنظیم شده و غیر از امضای فروشندهگان و خریدار و شهود چندتن از علمای زمان امضاء کرده‌اند. حرر ذلک فی منصف شهر رجب المرجب، سنه ۱۰۵۴.

یکی از وقفنامه‌های قدیمی تاریخی و وقفنامه‌ی است از اسیر قرايوسف نوین قراقویونلو، که شرح مفصل مندرجات آن در ۲۰ صفحه در فرهنگ ایران زمین آمده است، در این وقف نامه، واقف از متولی می‌خواهد که: «اولا عمارت رقبه و قنوات و عمارت بساتین بر همه مقدم دارند و آنچه سبب زیادتی ریع و نفع باشد بعمل آورند و آنچه باقی ماند متولی مزبور... جمیع آنرا به حق التدریس روضهٔ منوره مزبور تصرف فرمایند و در مصارف و مایحتاج خود مصرف نمایند و مدرس روضه مقدسه احمدیه مزبور، باشد و در هفته چهار روز به درس و افاده علوم شرعیه از حدیث و تفسیر و وعظ و تذکیر و علم کلام و علوم عربیت و آنچه در دانستن کلام الله رب العالمین... اشتغال فرمایند... حضرات صدور و قضات و نظار و عاملان و مشرفان و متصدیان موقوفات از متولی آن، چون مصرفی معین غیر تدریس آن روضه مقدسه ندارد طلب محاسبات ننمایند و مشرف بر آن نکمارند و به هیچ نوع از انواع شناقص و مطالبات پیرامون این خبر جاری نگردند» در سطور بعد بار دیگر واقف نکرانی خود را از «اطماع و اغراض متغلبه و تسلطه» ابراز می‌کند و از خداسی خواهد که این قبیل عناصر تجاوزکار به «نفرین و لعنت الهی و غضب و سخط حضرت رسالت پناهی... داخل باشند و حق سبحانه در روز جزایمان از او قبول ننماید و از شفاعت شافع روز جزا بی نصیب گردد.

و همچنین شرط فرمود اعلی حضرت واقف که اگر والعیاذ بالله مشهد مزبور منهدم گردد از محصولات این موقوفات آنچه متولی صلاح داند در رأس الروضه مذکوره برحسب رأی خود صرف نماید و بهر نوع که صلاح داند آن را باز حال عمارت آورد بی آن که هیچ آفریده را از ملوک و حکام و صدور عظام و قضات اسلام و دیگر متولیان کرام و نظار و مشرفان و عمال و غیر هم را تکلیف به آن و از حضرت متولی طلب آن باشد...» تاریخ دستخط واقف که در آغاز سند است «محرم سنه تسع و ستین و ثمانمائه» ذکر شده است.^۱

اسنادی که در زیر تمام یا قسمتی از آن نقل می‌شود مأخوذ از کتابی است که به همت آقای پاپازیان تنظیم گردیده. این محقق ارمنی کلیه اسناد و قباله‌ها و وقفنامه‌های مربوط به کلیسیاهای ارمنه در ایران را گردآوری کرده و پس از عکسبرداری و نقل عین سند، متن آنرا به زبان روسی و ارمنی نیز ترجمه کرده است. برای آن که خوانندگان بطرز تنظیم و تدوین اسناد و قباله‌ها در چهار پنچ قرن پیش آشنا شوند، به نقل چند سند مبادرت می‌کنیم:

«قباله و وقفنامهٔ قرای اوچ کلیسیا و اشترک و... که در سال ۱۴۳۱ میلادی گریگور خلیفه از اسیر رستم بن پیشکن بن سنباط اوربلیان خریده و به وانک اوچ کلیسیا وقف نمود.

هو یقتضی و یقتضی بالحق

ما هو المدعم فی هذا الكتاب ثبت عندی وما ادرجت و ذا خطاب مضمون المبايعته۔
الصحيحته الشرعيه والمعاقده والصريحه السميته و جرى سواده من الوقف
الابد و حبس مخلد و يشروط المتن المزبور و انتظم بين يدين على الوجه المذكور
و النمط السفور و ذكر الموقوف عليه على العله العيسوى و كيش الموسوى و
ثابت عندى فتحقق لدى وانى حكمت بصحته مسئولاً و شاهدأ عليه ما هو مقتضى۔
الشرعيه الغراء كتبه العبد الاقل خادم شرع الانور ابن اسعد زمان الدين القاضى
الانصارى الحاكم ربع الممالك المحروسه فى تعه (؟) غفر عنهما (جای مهر).

دو نفر دیگر از علما صحت قبالة و وقفنامه را به زبان عربی تأیید کرده اند، ایندک

قسمتی از متن سند:

سادمن الامن الشرعيه القاد

الحد لله الواقف على حساب الضماير والاسرار والصلوة والسلام على افضل۔
الموجوديت زبدة و خلاصة اولاد بنى آدم ان خاتم النبيين و سيد المرسلين ان شفيع
المدنيين محمد بن عبدالله... اما بعد فهذا كتاب شرعى الاصول و المباني ذا خطاب
سمعى الالفاظ و المعالى باليمن تقريره و اشتمل على الصدق بتحريره يعرف
مضمونها و فقواه و يبين مكنونه و معناه عن ذكرانها قد باغ عاليجناب امارت
و حكومت ناب... امير رستم ابن امير بيشكين ابن امير سناط و قد ابتاع
مفخر الطائفة القسيسين و رهبانان و لازم خادم الفقراء و المساكين گريگور خليله
ساكن وانك اوج كليسيا... در تاريخ اواسط شهر به ربيع الثانى سنه خمس و
ثلثين و ثمانيه ملك ريزه چند كه ذكر خواهد شد و در سلك ملكيه خود
در آورد، صادرين و واردين به وانك اوج كليسيا وقف صحيح شرعى و حبس الصريح
سمعى نمود كه در تناول ايشان صرف كنند. حاصلات قريهء كه ذكر خواهد شد.
اولا شش دانگ القرية المدعوة اوج كليسيا من توابع ناحيه كبرى من اعمال چخور
سعدن كورة آذربايجان صانها الله عن طوارق الحدثان محدود الاربعه الحد الاول
شوارع ارض روم و الحد الثانى فى اصطلاح المتعارف القومين كل تبه و از آنجا مستد
مى شود و الحد الثالث طرف بيابان و از آنجا منتهى مى شود و الحد الرابع به نيستان
به لسان العجم السمى جمجمه و از آنجا متمادى مى شود به جميع الحدود و الحقوق و
التوابع و لواحق و المضافات و المنسوبات فى الاراضى و صحارى المهمله و المستعمله
و العاصره و غير العاصره... لا يدخل تحت التملك مستثنيات الشرعيه من المساجد
و المقابر و الشوارع و الطرق و المييلات املاك الناس با توابع شرعيه و ضماير
مليه... به ثمن معين معلوم القدر الوصف و العين بمبلغ تسعين الف دينار من۔
النقد الابيض الفضى الرايح اسكندرى... به مبايعه صحيحه شرعيه و معاقده صريحه
سمعيه فيما بين ايشان جارى واقع شد مستعمل بر جميع شرايط الاركان خالى عن
جملته النواقص و البطلان جارى بر حكم شريعت خير الانام محمد عليه السلام عن
قبض و اقتباس و بعد ذلك به وانك اوج كليسيا مذکور صادرين و واردين وقف
ابدأ «و حبس مخلدأ نموده...»

بعد مشخصات و حدود داناتک چند قریه دیگر را که جزو موقوفات است ذکر می کند و در پایان می نویسد:

«و بعد ذلك البيع المذكور خليفه همگی و تمامی بلامنظنه و شایبه و الکرام به وانک اوج کلیسیا و صادرین و واردین وقف صحیح شرعی و حبس صریح سمعی نمود که هر سال حاصل املاک القریتون المذكوریتون مفصله مشروحه فوق را کشیشان و رهبانان که در آن معبد به خدمات و مجاوری لیل و نهار به طریق و کیثی آیین خود قیام و اقدام نمایند، واسطه مدار و معیشت گذاری ایشان و متولی... زارعان القریتون المذكور فوق را... موافق شرط واقف نمود. دعاء خیر به جهات واقف راغب معترف مذکور نموده و بجای آورده باشند و اکنون بهذه المقدمات والمعاهدات احدی از اقرباء و عشایر و غیر ذلك نسلا بالنسل و بطناً بعد البطن و عقباً بعدالعقب و قرباً بعدالقربایوماً من الايام و عاما من الاعوام پیرسون املاک مشروحه مفصله مذکوره فوق گردیده قلیلا و کثیراً نفیراً و قطمیراً دخلی و هرزه کاری و هرزه درایی درباره املاک مبیع مذکوره و موقوف مسطوره و تعرض نسبت به حال خادمان و متصرفان بهره جات املاک مذکور نمایند، و از مضمون آیه کریمه فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه فلعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین معذب و مقهور و منکوب العاقبتیه گردید و در دنیا و آخرت به شیطان و به شیاطین و ابلیس علیه اللعنه نسلا بالنسل بطناً بعدالبطن و عقباً بعدالعقب محوظ نصیب بوده باشد و به غضب ۱۴۴ هزار پیغمبران و ائمه معصومین گرفتار بوده باشد... نیز شرط کرد که چندانکه واقف مذکور درقید حیوة باشد، ناظر و متولی اسقف وانک مذکورات و بعد از فوت خود بار شد مجاوران و رهبانان و کشیشان نیک نفس و کم طمع که همیشه وانک اوج کلیسیا مقام و مسکن او بوده باشد ناظر و متولی باشد، در تناول ایشان صرف مصارف موافق بیع صحیح شرعی و شرای صریح سمعی و شرط واقف نمایند و نیز شرط کرد که یوماً من الايام و عاما من الاعوام بار شد متولی و رهبانان زمانی نفروشدند و نبخشند و به تجویز بیع و هبه نکنند. تغییرکننده وقف مذکور و مشروطه مزبور در لعنت و سخط الهی باشد و به شرط آن که لایباع و لایوجره و لایوهب و لاتبدل و قفاً صحیحاً شرعیاً و حبساً صریحاً سمعیاً مخلدماً سردماً و حرم البيع له ابداً... هرکس بشنود وقف بودن املاک مذکوره فوق را و بعد از شنیدن به تجویز بیع و هبه کند، به شروط مذبوره تغییر و تبدیل دهد بر لعنت خدا و رسول خدا و شیاطین و ابلیس لعین بوده باشد.

لعنته الله لعنته الله لعنته الله بالعریبه و الفارسیه سمت تحریر یافت به عون الله تعالی.»^۱

ناگفته نماند که قدیمترین اسناد و قننامه هایی که در این کتاب گردآوری شده است به زبان عربی است. از جمله «قباله و قننامه موقوفات کلیسای حضرت کورک در جزیره لیم دریاچه وان (۱۳۰۵ م.) که در مقدمه آن ۷ تن از علما و روحانیان برصحت و اصالت آن گواهی

داده‌اند. و بعد اصل سند در پنج صفحه ذکر شده و حدود موقوفات و مشخصات آن و باغات و النهار و قنوات و توابع و لواحق آن به تفصیل بیان شده و در خاتمه به کسانی که در این وقفنامه تغییر و تبدیلی روا دارند، لعنت شده است، و در پایان چنین آمده است:

«... شهدت البینه العادله و علی اقرار الواقف به جمیع ما ذکر فی الكتاب من اوله و آخر فی منتصف شهر شعبان المبارک سنه اربع و سبعمائیه شهد بما فیہ اصلا و حکماً حسن بن عمر و چهارتن دیگر بعنوان شهود صحت مطالب و وقفنامه را گواهی کرده‌اند...»^۱

در یک قباله ازدواج مربوط به ربیع الاول ۱۲۰۸ در مقدمه چنین آمده است:

چهره‌گشایی شواهد افکار... به توحید صانعی است جل شانہ که نطفه صورتوئی را در مشیمه هیولی اولی... به رونق شیت ازلی... تصویر نمود و هوالذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء... اما بعد الحمد والصلوة، چون بناء عالم و بقاء نسل بنی آدم به مناکحت منوط... کما قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و الکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم...

لذا در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از ساعات عقد مزاجت و مناکحت واقع شد فیما بین عالیجاه عزت و جلالت همراه... موسی خان حفظه الله الملک المنانہ... ابن رضوان آرامگاه محمد حسن خان عفرالله و علیاجناب قمر نقاب... گوهر سلطان خانم زیدت طهارتها... صبیبه عالیجاه... میرزا موسی خان ضانه الله عن طوارق الحدثان... به صدق مبلغ معین مشخص معلوم... پانصد تومان... مسکوک به سکه ناصرالدین شاهی و یک جلد کلام الله مجید... و صیغه مناکحه دایمه... غیر منقطع... مشمول علی الایجاب و القبول بالعربیة الفصیحه و الفارسیه... بین طرفین جاری و واقع شد اللهم الف و انس بینهما کما الفت و انست بین آدم و حوا و اعط لهما اولاد الصالحین به محمد و آله الطاهرین و کان تحریر ذلک فی بیست و چهارم شهر ربیع الاول ۱۲۰۸»^۲

و در اطراف ورقه ازدواج عده‌یی از علما و شخصیت‌های زمان وقوع نکاح را تأیید کرده‌اند و عباراتی از قبیل اعترف الناکح به ما رقم فیہ نوشته و ذیل آن را مهر کرده‌اند.

الحمد لله الذی احل البیع و الشراء و حرم الغصب و الربا و السلام
 علی محمد خیر السوری و بعد الحمد... غرض از تحریر و تسطیر
 این کلمات و اضحة الدلالات آن است که در بهترین وقتی از اوقات و
 نیکوترین ساعتی از ساعات مقرون به خیر و برکات حاضر عالی محفل
 شرع لازم الاتباع گردید. جناب فضایل و کمالات اکتساب عمده الاطیاب و الانجاب آخوند
 ملا محمد علی زید فضلہ خلف مرحمت پناه جنت و رضوان آرامگاه میرزا محمد علی خان، در
 حالی که جمیع اقاریر شرعیه ملیه از ایشان مجوز و مسموع بود، دون الاکراه و الاجبار بل
 بالطوع و الرغبته و الاختیار مصالحه صحیحه شرعیه نمود و همگی و تمامی یک قطعه زمین

۱. همان، ص ۴۰۵ به بعد.

۲. اسناد قدیمی، چاپ ایران، ۱۹۶۸.

از جمله املاک ملکی متصرفی خود در فلان محل که محدود است به حدود اربعه از حدی به ملک جلال آباد اربابی جناب مجدت نصاب آقا محمد حسین تاجر، و از حدی به علی آباد اربابی جناب فخامت نصاب میرزا رفیع مستوفی و حدی به عبدالآباد جناب فضایل و کمالات اکتساب علامه آقا شیخ محمد پیشتماز و از حدی به رحیم آباد جناب امیرالامراء العظام محمد حسین خان سرتیب فوج افشار مع کل مایعلق بها وینسب الیها و متعلقات خارجه و داخله از صحاری و براری و غیره، سمی ام لم یسم و ذکر ام لم یدکر و مجری المیاه و حق الشرب از قنات مظفری و منال دیوانی مبلغ فلان تقدماً مقبوضاً فی المجلس با اسقاط کافه خیارات سیما خیار الفسخ و الغین و لوکان فاحشابل افحش، و نرسد احدی را من بعد از طرفین که در این مصالحه دعوی رجوعی نمایند و کیلاکان او نائباً او وارثاً که از درجه اعتبار ساقط خواهد بود و صیغه مصالحه شرعیه با جمیع شرایط و ارکان خالیه من کل نواقص و بطلان جاری و واقع گردید و کان وقوع ذلک فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۲۴ هـ.

صورت یک سند: «مبلغ دوست تومان رایج اعلیحضرت مظفرالدین شاه از مال خالص ستوده آداب آقامیرزا ابوطالب ولد جناب مجدت نصاب آقای میرزا محمد باقر شیرازی بر ذمه و رقبه خود لازم شرعی دارد عالیجناب فضایل سآب آقا ملا محمد علی تهرانی دین ثابت و لازم است که انشاءاله تعالی بعد از انقضاء مدت یکماه تمام متوالی الايام مبلغ مذکور را مسترد نماید و بطوری که خلاف شرع مطاع لازم الاتباع بوده باشد، موقوف و معطل ندارد و کان ذلک فی دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۳۲۴ هـ»

نخستین دفتر ثبت اسناد در تهران: در ساه رجب ۱۳۳۷ هـ ق دستوری از وزارت دادگستری رسید که تا حدی در رفع مشکلات حقوقی مردم تأثیر داشت. متن دستور که بعداً از آن برای ایجاد دفتر اسناد رسمی استفاده شد، چنین بود:

«چون اسنادی در معاملات متداوله بین مردم رد ویدل و در هیچ اداره و دفتری ثبت و ضبط صحیح ندارد و این مطلب اسباب مشاجرات لایتناهی، مابین افراد فاس می شود، علی هذا در وزارت عدلیه اعظم، دفتری موسوم به «اداره دفترخانه عمومی» تشکیل یافته است که کلیه اسناد از قبیل مصالحه نامچه و بیع شرط، و انتقال نامچه و تمسک و غیره که در معاملات مردم رد ویدل و صیغه آن در حضور یکی از علما جاری می شود، در دفتر مخصوص مزبور ثبت شده و الصاق تمبر گردیده رسمیت خواهد داشت و در دعاوی و مرافعاتی که ابراز می شوند مورد وثوق و محل اطمینان خواهند بود. هرگاه معامله فسخ یا اداء دین شده باشد و یا به ترتیبی مشروع مفاد اسناد از درجه اعتبار ساقط شود، لازم است که دارندگان آن اسناد، اداره دفترخانه عمومی را مطلع نمایند تا در صفحه ای که اسناد ثبت شده فسخ یا رد قرض و قطع معامله یا ابطال مشروع سند ثبت شده را با حضور طرف یادداشت نمایند که اسباب اشکالات و مرافعات واهی نشود و این مسأله توضیحاً تصریح می شود. نوشتجاتی که به تمبر دیوانخانه رسیده و ثبت شده است، دیوانخانه عدلیه و عموم مأمورین آن نوشتجات را معتبر خواهند دانست و هرکس این قبیل نوشتجات را به تمبر دیوانخانه برساند و رسم

معمولی تمبر را ادا نماید، برای آتیه اعتبار و در رفاهیت حال صاحبان اسناد مفید خواهد بود.
وزارت عدلیه اعظم^۱

اکنون که تاحدی از چگونگی و کیفیت تنظیم اسناد مختلف در دوران بعد از اسلام تا آغاز سلسله پهلوی (و تشکیلات داور) آگاه شدیم. بار دیگر مطالعات خود را در پیرامون دادگستری بعد از حکومت صفویه دنبال می‌کنیم.

پس از سقوط سلسله صفویه و استقرار حکومت افشاریه و زندیه، **دادگستری بعد از سقوط صفویه** بیش از پیش مبانی قضایی و سازمانهای وابسته به آن متزلزل گردید. عدم ثبات، ناامنی و استبداد مطلق نادرشاه و آشفتگیهایی که پس از قتل او پدیدار شد و کوتاهی دوران زمامداری کریمخان زند و بازماندگان او، سبب گردید که تشکیلات قضایی عهد صفویه به جای سیر تکاملی دستخوش تزلزل و آلت اراده متنفذین زمان گردد. چنان که دیدیم در دوره صفویه نیز در ایران دستگاه قضایی از استقلال و آزادی عمل چنان که باید برخوردار نبود و کمابیش کسانی که بر مسند قضا نشسته بودند، ناچار بودند آراء و احکام خود را با منافع دولت و مصالح هیئت حاکمه سازگاری دهند والا دوران دادرسی و داوری آنان سخت کوتاه و ناپایدار بود. در میان شهریاران ایران بعد از حمله مغول، کریمخان زند مردی انسان دوست بود و کمتر دست خود را به خون و مال مردم بی‌گناه آلوده می‌کرد. ولی آقامحمدخان از نخستین روزهای زمامداری، هنری غیر از سلحشوری و کشورگشایی و قتل و غارت و کله‌منار ساختن نداشت و ماقسمتی از مظالم این مرد شقی را ضمن تاریخ سیاسی ایران (در جلد دوم) ذکر کردیم. در عهد بازماندگان کریمخان بار دیگر قتل و غارت و ناامنی در محیط ایران سایه افکند و عده‌ی به‌عنوان گوناگون زندانی شدند

فرار زندانیان: در سال ۱۲۵۳، کنیز یا غلام بچه‌ی از حرم با زندانیان ارک (شیراز) ارتباط برقرار نمود و بگفته فارسنامه ناصری «او سوهانی به‌محبوسین رسانید و در تمامی شب زندانیان زنجیرهای خود را کسستند و در روز ۲۵ ربیع‌الثانی همین‌سال بر جعفرخان شوریدند و با چوب جاروب فراشی سر او را بریدند، با همکاری برادران صید مرادخان و حاجی علی قلی‌خان کازرونی کار او را ساختند و سر بریده او را از دروازه ارک به‌زیر انداختند... و صید مراد خان را به‌پادشاهی برداشتند و خطبه و سکه بنام او کردند.»^۲ ص ۲۳۱

اکنون به‌بعضی از کیفرهای معموله در عهد خاقان و جانشینان او اشاره می‌کنیم: کیفر یاغیان: در عهد خاقان پس از آن که محمدزنان‌خان و امیرخان و یاران آنها را با جمعی... به‌خدمت حضرت خاقان آوردند، «حسب الحکم پس از تعذیب به‌چوب و تازیانه، آنها را لباس زنانه پوشانید سرخاب و سفیدآب غازه نموده دورادوی شاهانه گردانیدند و بعد هر دو برادر را از دیدگان محروم ساختند. محمد حسین‌خان شامبیاتی هم که در این واقعه با آنها همدست و همدستان بود، حکم فرمودند بند از بندش جدا شود. ولی مشارالیه آنقدر قوی‌دل بود که تا پایان کار آه نکشید و هیچ نگفت مگر این که وقت قطع مفاصلش جلاد

۱. فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، پیشین، ص ۱۳۴.

۲. سرمار فورد، جزوه، آخرین (دوهای لطفعلیخان زند، ترجمه‌ی هما ناطق - جان‌کرمی (مقدمه مترجمین)

آب دهن به رویش انداخت از این حرکت متعیر شده خشونت نمود که توأمسور به قطع اعضای من هستی نه مأسور به قطع احترام من...»^۱

سرجان ملکم که در عهد فتحعلیشاه دوبار به ایران سفر کرده است راجع بوضع دادگستری در ایران می نویسد: «حدی ما بین کارهای شرع و عرف معین نیست. و این عدم تحدید مناسب مصلحت پادشاه و ارکان دولت است، اگر چه امور واقعه در ملک غالباً از شرع بعرف و از عرف بشرع رجوع می شود ولیکن تمسکات و قبالات در معاملات و نکاح و طلاق باید به استحضار علمای شرع نوشته شود و در محضر امنای عرف بطور بینه بکار می رود، و حاکم عرف نیز هر وقت مصلحت شخصی یا ملکی اقتضا کند، مثل اینکه فیصله ارسبب نزاع باشخص متشخص تر از خود شود... دعوی را به اولیای شرع رجوع می کنند.. دعاوی در ایران اعم از شرعی یا عرفی به سرعت پایان می یابد و بصورت ظاهر، طرح دعوی خرجی ندارد. ولی بطور پنهانی حکم نهایی بزور رشوه صادر می شود، در ایران پادشاه فوق قاعده و قانون قرار دارد و بحکم قدرت پادشاهی قادر به سلب ارواح و ضبط اموال هر یک از رعایاست ولی در امور شرعیه علمای دین اقدام می کنند. در مورد سرقت به دستور آیه السارق والسارقه فاقطعوا. ایدیهما جزاء... قطع دست سارق در قرآن وارد است لکن، به ندرت اجرای این حکم می کنند مگر در صورتیکه مال مسروقه بسیار و موضوع مهم باشد. در مورد قتل، پس از اقامه شهود و بینه و اثبات جرم، قاتل را به وارث مقتول می سپارند تا هر نوع که خواهد با وی سلوک کند... احکام شرع در مسالک اسلامی یکسان است، لکن احکام عرف بر حسب اوضاع اجتماعی و نوع حکومت در مسالک مختلف فرق می کند، جریمه کردن، تازیانه زدن، چوب زدن در خطاهای جزئی معمول است... کندن چشم مدتهاست که بسبب رسوایی ایرانیست، گاه شهریاری چون آقا محمدخان مردم شهر را برای عبرت دیگران نایبنا می کنند... زنان به ندرت مورد سیاست و عقوبت قرار می گیرند چندی قبل زنی در تبریز شوهر خود را مسموم کرد حکم شد میر غضب او را از بالای برج بلندی بزیر اندازد زنان غالباً در معرض ظلم و تعدی پدران و شوهران خود قرار می گیرند، اعمالی که خلاف مروت و عدل و انصاف است...»^۲

احمد میرزا در قادیخ عضدی نمونه ای از کیفیهای وحشیانه رجال عهد قاجاریه را نیز توصیف می کند: «شاهزاده محمدولی میرزا سوگند یاد کرد و قسمها به قرآن خورد که عبدالرضا خان یزدی را شاهنشاه بمن بسپارد و در حبس من باشد، به جان او کاری ندارم مال خودم را از او خواهم گرفت. عبدالرضا خان به او سپرده شد، فوراً به حرمخانه خود برد و تمام اهل حرم با ساطور و کارد مطبخ و چاقو و مقراض و قلمدان و قیچی خیاطی بدن او را ریزریز کردند.»^۳

در دوره قاجاریه بعضی از مستبدین معتقد بودند اگر کسی بشنود که می توان قصد کشتن پادشاه را نمود، باید او را کشت و لو این که توطنه و نقشه ای در کار نباشد. احمد میرزا در قادیخ عضدی از قول خاقان خلد آشیان می نویسد: «گوشی که در حضور من بشنود می توان

۱. قادیخ عضدی، به اهتمام کوهی کرمانی، تهران ۱۳۲۸، ص ۴۹.

۲. جان ملکم، قادیخ ایران، ترجمه حیرت، ۲۳، ص ۱۵۷ به بعد (به اعتبار).

۳. قادیخ عضدی، به بین، ص ۴۹.

قصد کشتن پادشاه را نمود، باید کشت. دیگر نمی‌باید سرش زنده بماند. آن بود که بی‌تقصیر و مقصر در تحت یک حکم محکوم شدند.»^۱

«سرجان ملکم که با حاجی ابراهیم دوستی نزدیک داشت، می‌نویسد که حاجی مرگ خود را پیش‌بینی می‌کرد، و در مورد خیانت خود نسبت به لطفعلیخان چنین می‌گفت: «شاه و وزرا، همه در این فکرند که مرا نابود کنند، آمدن شما سبب شده است که قتل من برای مدت کوتاهی به تعویق بیفتد، شاید من می‌توانستم جان خود را از این مهلکه بدر برم، لیکن سرزمین ایران بار دیگر دچار جنگهای داخلی می‌شد، برای من تفاوت نمی‌کرد که در ایران یک زند حکومت کند یا یک قاجار، آرزوی من این بود که ایران را از یک‌حاکم نیرومند برخوردار سازم، من از صحنه‌های کشتار و خونریزی بستوه آمده بودم.» حاجی پیشنهاد ملکم را برای وساطت نپذیرفت «حاجی ابراهیم دو سال پس از این گفتگو، یعنی در سال ۱۲۱۶ به همراه همه افراد خانواده‌اش بقتل رسید»^۲

در دوره قاجاریه چنان که می‌دانیم قوانین و نظامات ثابتی در سراسر مملکت حکومت نمی‌کرد. اداره امور محلی بیشتر برحسب «عرف» با قوانین عادی صورت می‌گرفت و مجریان آن عبارت بودند از شاه و نواب او و ولات و حکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان. اوامر آنان با دست زور و قدرت اجرا می‌شد، بنا به قول ملکم به سرعت و به دلخواه خود تصمیم می‌گرفتند و چون به ندرت وقت خود را صرف رسیدگی به مدارک و شواهد می‌کردند، بر فرض که نیتشان پاک بود، باز پیوسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند. مهم‌ترین چیزی که سد اغراض طبقه حاکمه بود، ترس از زبردستانی بود که ستم‌دیدگان پیوسته می‌توانستند به آنان ملتجی شوند. عمال حکومت برحسب خوی و مشرب سلطان مستبد زمان، اعمال خود را تنظیم و تعدیل می‌کردند. اگر او بیدار و هشیار و پرهیز کار بود، زبردستان کوشا و دادگر بودند و اگر وی آزنند و ستمگر بود، اینان رشوه‌خواری و سنگدلی پیشه می‌کردند. کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف درباره زبردستان روا دارند و جریمه‌های مختصر بر آنان تحمیل کنند. اگر جرم مهم بود مجرم را نزد «ضابط» (محصل مالیات محل) می‌فرستادند و هرگاه دعوی از لحاظ اهمیت ملک و مال و رتبه و مقام اصحاب دعوی یا فجیع بودن جنایت مافوق اختیارات کدخدا بود، وی آن را به حاکم ارجاع می‌کرد.

ماهیت دعوی، حدود قلمرو محاکم عرف را کاملاً مشخص نمی‌کرد، اما میل غالب بر این بود که برداسنده قلمرو آنها افزوده شود. زیرا این کار بر قدرت و مداخل مأموران حکومت می‌افزود. بعلاوه همین تمایل در دوره صفویه بسیار معلوم و محسوس شده بود و شاید مهم‌ترین عامل خرابی تدریجی وضع دهقانان که در قرن نوزدهم صورت گرفت، همین بود. عوامل دیگری هم بود که این عامل را تقویت می‌کرد، اما همین که رسیدگی به دعاوی ملکی و سایر دعاوی در صلاحیت تیولداران و سلاکان در آمد، دهقانان در واقع از دادخواهی در یک محکمه بی‌طرف یا نسبتاً بی‌طرف محروم ماندند.

۱. همان، ص ۷۹.

۲. آخرین (وزهای لطفعلیخان زند، یادداشت‌های مترجمین، ص ۸۰ به بعد).

بنا به قول ملکم، قوانین عرفی در میان عشایر اصولاً با قوانین معمول در میان سایر مردم تفاوت داشته است و شورایی از ریش‌سفیدان به دعاوی عشایر رسیدگی می‌کرده‌اند. و در مورد اختلافات ملکی شورای مزبور از زمینداران عمده تشکیل می‌شده است.^۱ دروویل، که در عهد قتلعلیشاه به ایران آمده است، درباره دادگستری ایران در این دوره می‌نویسد: «... در ایران امر قضاوت را دستگاه بسیار ساده‌ای برعهده دارد. در ایران از مشاور حقوقی وکیل دعاوی، بازپرس و دادستان اثری نیست... دستگاه دادگستری در ایران به سه مرحله که در رأس هر یک از آنها مسئول خاصی قرار دارد تقسیم شده است، ولی در هر حال قضاوت فی‌المجلس و بدون استیناف انجام می‌گیرد.

انجام وظایف پلیس و رسیدگی به منازعات مردم با داروغه‌هاست، داروغگان در بازارها، قرارگاه خاصی دارند و در آنجا به شکایات مردم رسیدگی می‌کنند. بمحض تسلیم شکایت تحقیقات آن‌ا شروع و معمولاً تا یکساعت بعد از شکایت، مجرم مجازات می‌شود. رسیدگی به جرایم، راهزنی و حل اختلافات مالی، طلاق و متارکه برعهده قاضیان است. قضات مقام ارجمندی دارند و غالباً از میان اشخاص روشن‌بین و پاک‌دامن انتخاب می‌شوند... در ایران دادن شهادت دروغ امری معمول، ولی بسیار خطرناک است. زیرا هر کس به دروغ شهادت دهد، به سختی مجازات می‌شود. ولی ایرانیان مواظب کار خود هستند. سومین مرحله دستگاه قضایی ایران مراجعه به شخص شاه است... مجازات‌هایی که معمولاً شاه مجرمین را بدان محکوم می‌سازد، به سه نوع است: چوپکاری برکف‌پا، بریدن گوش و دماغ، و بالاخره جزای اعدام... اجرای مجازات اول و دوم برعهده فراشان و اجرای حکم اعدام وظیفه غلامان است. هنگام اجرای حکم اعدام نخست خنجر در سینه محکوم فرو می‌برند و سپس سر از تن وی جدا می‌کنند، آنگاه از نظر تحقیر سر بریده را لگدزان به در کاخ می‌رانند...»^۲

داوری ریش‌سفیدان: «یک طبیب انگلیسی به نام دکتر ویلز که سرب‌پسران ظل-السلطان بود، نقل می‌کند که یک نوع قضاوت دیگری هم هست که بنظر می‌آید بهتر از سایر انواع باشد و آن چنین است که ریش‌سفیدان محل جمع می‌شوند و به شکایت رسیدگی می‌نمایند، و سرانجام حکمی می‌دهند که غالباً طرفین دعوی آن‌را می‌پذیرند و رأی این هیئت منصفه را شیخ‌الاسلام هم تصدیق و امضاء می‌کند. این نوع قضاوت با تعارضات و پیشکشهای کسب‌گشای صورت می‌گیرد و در صورتی که طرفین تابع رأی ریش‌سفیدان نشوند، موضوع دعوی به محاکم شرعی یا عرفی رجوع می‌شود. در دهکده‌ها نیز غالباً همین روه معمول است ریش‌سفیدان به موضوع دعوی رسیدگی می‌کنند و نتیجه را به کدخدا یا به ملای ده اطلاع می‌دهند تا در رفع دعوی اقدام نماید. کمتر اتفاق می‌افتد که دعاوی دهکده‌ها به محاکم عرفی کشیده شود.»^۳

۱. سرجان ملکم، تاریخ ایران، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۲۶.

۲. سفرنامه دروویل، ترجمه جوادمعینی، ص ۱۸۳ به بعد.

۳. هاری روه دالمای، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فروزش، ص ۲۴.

«بعد از انعقاد عهدنامه ترکمانچای چنانکه اشاره شد مقرر گردید در صورت بروز اختلاف بین اتباع دو دولت، یا اتباع روس در داخل خاک ایران، مطابق قانون روسیه رفتار شود و اختلافات را به وسیله کارگزارها قطع و فصل نمایند، در نتیجه با توجه به ضعف دولت قاجار صدی نود و نه محاکمات به نفع اتباع روس پایان می پذیرفت...»^۱

قوه قضائیه بعد از عهدنامه ترکمانچای

«هائری رنه دالمانی در سفرنامه خود می نویسد: «در قرن هجدهم شکنجه کردن ایرانیان در ممالک متمدنه شهرتی داشت، انسان به شنیدن این نوع اعمال وحشیانه به لرزه در می آمد. این نوع شکنجه ها در زمان ناصرالدین شاه هم معمول بود، مثلاً مقصر را به چهار میخ می کشیدند و یا به دهانه توپ می بستند و یا گچ می گرفتند و یا زنده به گور می کردند و یا مانند ستور به کف پای او نعل می کوبیدند و یا شقه اش می نمودند در زمانی که چندان دور نیست، دزدان قطاع الطریق را سرازیر در تنه دیواری می آویختند و در اطراف، دوستونی از گچ و آجر به پا می کردند. اما امروز این نوع مجازاتها تبدیل به سر بریدن و به دار آویختن شده است. مجازات جنایات کم اهمیت با قطع اجزای بدن صورت می گیرد مثلاً انگشتان دست یا تمام دست را از سچ می برند و یا به بریدن گوش مقصر اکتفا می نمایند.»

انواع کیفر

پروفسور جاکسون که در سال ۱۹۰۵ در ایران بوده است نقل می کند که مجازاتها در این کشور بطور وحشیانه ای صورت می گیرد او که خود در یکی از این مجازاتها حضور داشته نقل می کند: «همین که محکوم را بیدان آوردند شاگرد میرغضب چنگالهای آهنین در منخرین فرو برد و با سختی سر او را بطرف عقب کشید، همان دم میرغضب با یک ضربت شمشیر سر او را از بدن جدا کرده و برای این که زودتر جان بدهد، جسد او را چندین دفعه محکم به زمین کوبید و عجب این که جمعیت تماشاچی از این عمل تأثیری بروز نداد... در شیراز به حکم والی، زبانهای سه نفرانوا را که نان را قدری گرانتر از نرخ معمولی فروخته بودند از بیخ بریدند. این نوع مجازاتهای سخت، کمتر صورت می گیرد. آنچه بیشتر رواج دارد، چوب و فلک است.»^۲

یکی از انواع کیفر که بیشتر در مورد شاهزادگان و مدعیان تاج و تخت اعمال می شد، کور کردن بود. «آقا محمدخان برای کور کردن علی خان افشار دستور داد آن مرد را نشانند و دو زانویش را بست و میل سرخ در آتش را روی حلقه های دو چشمش کشید...»^۳ یک نامه جالب توجه تاریخی: میرزا شفیق خان کاردار ایران (یا به اصطلاح آن روز مصلحتگزار) در لندن، در تاریخ ۱۲ محرم ۱۲۶۹ هجری قمری ضمن نامه ای به میرزا آقا خان نوری صدراعظم وقت اعلام می کند که روزنامه های فرنگستان از نبودن عدالت و قانون و جور و ستمگریهای حکومت سخن می رانند، و از شکنجه و آزار و کشتن متهمان و گناهکاران بدون محاکمه و رسیدگی قانونی، به سختی انتقاد می کنند و به عنوان نمونه از شمع آجین کردن

۱. گیلان (دجنبش مشروطیت)، بهمن، ص ۴۱ به بعد.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. خواجۀ تاجدار، بهمن، ص ۵۲۶.